

# به پیش!

اتحاد سوسیالیستی کارگری

www.wsu-iran.org

شماره ۶۲، پنج شنبه ۲۶ اسفند ۱۳۸۹، ۱۷ مارس ۲۰۱۱

## از "اصقلاب" تا "انلحات"!

۲۵ بهمن و چرخش اصلاح طلبان و لیبرال ها

ایرج آذرین

۱۱ مارس ۲۰۱۱

## حذف رفسنجانی،

## حذف راه حل های میانه

رضا مقدم

۲۱ اسفند ۱۳۸۹



رفسنجانی از ریاست مجلس خبرگان حذف شد زیرا راه حل وی برای حل بحران سیاسی و حکومتی رژیم اسلامی موضوعیت خود را کاملا از دست داد. از نظر رفسنجانی و به درست هر نوع ضربه به سدعلی و تضعیف وی مستقیما ضربه به کل رژیم اسلامی است و جلوگیری از آن در صورتی ممکن است که سدعلی رهبر کل نظام و همه جناحهایش باشد و نه رهبر و حامی یک جناح بر علیه جناح دیگر.

تحت تاثیر همین نظرات رفسنجانی بود که اصلاح طلبان حکومتی با آنکه مردم در خیابان شعار مرگ بر دیکتاتور و ولی فقیه می دادند، و با آنکه خود سالهاست بیشتر از بقیه مردم می دانستند که پشت تمام تصمیمات و از جمله کودتای سپاه در تعیین رئیس جمهور شخص خود سدعلی است، با این حال نوار سخنرانی یکی از سرداران سپاه در تشریح کودتا را بهانه کردند و با شکایت از سپاه کوشیدند سدعلی را از هدف حمله انتقادات و اعتراضات جنبش مردم دور کنند. با دستگیری شکایت کنندگان از سپاه روشن شد که طرح رفسنجانی که حتی در آخرین سخنرانی خود در مجلس خبرگان هم بر آن تاکید کرد در بالا خریداری ندارد. بعلاوه تازه اگر طرح رفسنجانی در بالا پذیرفته میشد باید کار دشوار و شاید هم ناشدنی اقتناع مردم

طلبان حکومت در انتخابات های خودی رژیم نبود. (۱) می توان گفت که تبلیغ ممکن بودن "اصقلاب" محتوای تلاش لیبرال ها (با عناوین مختلف، شامل جمهوری خواهان و سوسیال دموکراتها) برای قانع کردن فعالان جنبش زنان و جنبش دانشجویی و جنبش کارگری برای حمایت از جناح های اصلاح طلب رژیم بود؛ جنبش هایی که اهداف شان آشکارا در چارچوب رژیم جمهوری اسلامی قابل تحقق نبود. حتی پس از افول اصلاح طلبی، با پا گرفتن جنبش توده ای در سال ۱۳۸۸، وقتی در خیابان ها طنین شعارهای "ساختارشکن" بلندتر می شد، هنوز برخی از قلم زنان اصلاح طلبان تلاش برای مسلط

عنوان عجیب و غریب این مقاله ساخته نگارنده نیست؛ یا تماما نیست. "اصقلاب" اصطلاحی من درآوردی بود که نظریه پردازان "دوم خرداد" در دوره دوم ریاست جمهوری خاتمی با ترکیب واژه های "اصلاحات" و "انقلاب" باب کرده بودند. به این معنا که با شیوه های تدریجی "اصلاحات" می توان به همان اهداف "انقلاب"، که عبارت باشد از تغییر رژیم و تغییر بنیادی در ساختارهای سیاسی، رسید. همین "اصقلاب" بهترین بیان تبیین لیبرال ها و سوسیال دموکرات هایی هم شد که هدف شان را جمهوری سکولار و مدرن اعلام می کردند اما استراتژی سیاسی شان چیزی جز حمایت از اصلاح

مبنی بر بی‌تقصیری سدعلی در کشتارها، دستگیری‌ها، شکنجه‌ها و تجاوزها در زندانها آغاز میشد.

با شکست طرح رفسنجانی در بالا، جنبش اعتراضی مردم حمله به سدعلی را بعنوان باعث و بانی همه جنایات رژیم اسلامی ادامه داد و با آغاز فاز دوم جنبش و در تظاهرات ۲۵ بهمن با شعار "مبارک، بن علی، نوبت سدعلی" روشن شد که طرح رفسنجانی در پائین نیز بدون مشتری است. طرح آشتی جویانه رفسنجانی هنگامی می‌توانست خریداری بیابد که دو طرف درگیر جنبش یعنی رژیم اسلامی و جنبش آزادیخواهانه مردم خواهان مدارا و یک راه حل میانه بودند. رژیم اسلامی می‌داند که هرگونه عقب نشینی معنایی جز دعوت مردم به ادامه حمله به رژیم ندارد و مردم نیز می‌دانند که برای پایان دادن به همه بلایایی که در حاکمیت رژیم اسلامی بسر شان آمده در اولین گام رژیم اسلامی باید سرنگون شود.

جنبش ضد دیکتاتوری مردم راهی بجز انقلاب، سرنگونی رژیم اسلامی و انحلال تمام ارگانهای سرکوبگر نظامی و امنیتی آن در مقابل خود ندارد و رژیم اسلامی نیز برای حفظ خود جز دستگیری، شکنجه، تجاوز و کشتار ابزار دیگری برایش باقی نمانده است. سیر وقایع سرعت بسمت یک دو قطبی آشتی ناپذیر رژیم اسلامی و جنبش ضد دیکتاتوری در حرکت است و تمام راه حل‌ها و صداهای آشتی جویانه از هر دو طرف این قطب کارایی خود را از دست داده و می‌دهند و در بهترین حالت تنها پس از رفتن سدعلی ممکن است گوش شنوایی بیابند. تا رفتن سدعلی، یا با انقلاب مردم یا با رژیم اسلامی، راه میانه‌ای نیست.

\*\*\*

## از "اصقلاب" تا "انلاحات"!

کردن شیوه‌های سازشکارانه و "در چارچوب قانون اساسی" بر این جنبش را همچنان با رجوع به "اصقلاب" توجیه می‌کردند. (۲) با ۲۵ بهمن امسال، اما، "اصقلاب" را خودشان هم کنار گذاشتند.

### پایان اصقلاب

با تظاهرات‌های ۲۵ بهمن روشن شد که جنبشی که دشمنانش تصور اتمامش را داشتند نه فقط زنده است، بلکه هدف فوری اش سرنگونی رژیم ولایت فقیه است. موج دوم جنبش توده‌ها در ایران با پتانسیل انقلابی بالاتری بازگشت، و وقتی نمونه تونس و مصر را پیش رو دارد، نمی‌تواند در گام اول به کمتر از سرنگونی تمامیت این رژیم رضایت دهد. دیگر جای انکار نمانده است. نه هیچ یک از جناح‌های رژیم و نه اصلاح‌طلبان رانده از قدرت، و نه لیبرال‌های "ضد خشونت" و مخالف انقلاب، دیگر نمی‌توانند وجود جنبش توده‌ای، اهداف انقلابی و شیوه‌های انقلابی آن را انکار کنند. پیام "نوبت سید علی" را همه گرفته‌اند و هرکس واکنشی فراخور ماهیتش دارد: کارگزاران دستپاچه رژیم جز زدن بر سر یاران دیروزی خود راهی به نظرشان نمی‌رسد. "پراگماتیست‌های" رژیم، که تاکنون به نعل و به میخ می‌زدند و امیدشان این بود که جنبش را اصلاح‌طلبان کنترل می‌کنند و به ناچار اهرمی برای تقویت مواضع همین پراگماتیست‌ها در حاکمیت قرار می‌دهند، در برابر ۲۵ بهمن لازم دیدند که مرزبندی صریح‌شان با جنبش را از زبان شخص رفسنجانی چنین اعلام کنند که "خط قرمز"شان در واقع خط نیست، بلکه تخته‌سَلای قرمزی

است که حفظ نظام، حفظ ولایت فقیه، و حفظ شخص خامنه‌ای را شامل می‌شود. موسوی و کروبی هم با ۲۵ بهمن فهمیدند که جنبش بطور برگشت ناپذیری فراتر از آنچه آنها می‌خواستند رفته است، پس به سرعت "ویراست دوم" منشورشان را منتشر کردند؛ که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

واکنش اپوزیسیون لیبرال در برابر ۲۵ بهمن از همه آشفته‌تر است. خیل روشنفکران لیبرال بی‌آنکه خم به ابرو بیاورند تمام تحلیل‌های دیروزی خود از ماهیت و اهداف و شیوه‌های جنبش مردم را بی‌سر و صدا به طاق‌نسیان گذاشتند تا نقش تازه‌ای برای خود تعریف کنند. این‌ها که در دفاع از اصلاح‌طلبی کاسه داغ‌تر از آش بودند، و بعضی‌شان به نحو غریبی همچنان داغ‌تر می‌شوند (۳)، تا دیروز برای تقویت موسوی و کروبی این نقش را بر عهده داشتند که مدام تبلیغ کنند که تنها راه تغییر، اصلاحات تدریجی در همین رژیم است. هدف، اصلاحات گام به گام است، و جنبش در خیابان تنها به این کار می‌آید که سران رژیم را ناگزیر از عقب نشینی و میدان دادن به سیاستمداران اصلاح طلب کند. می‌گفتند جنبش در ایران بنا به تعریف نمی‌تواند اهداف انقلابی بخواهد و شیوه‌های انقلابی را اتخاذ کند، چرا که اساساً عهد انقلاب‌ها در تاریخ به سر آمده. در قرن بیست و یکم دیگر سازنده تاریخ طبقه کارگر و توده‌های تهیدست نیستند. حتی فیس بوک و توئیتر و "شبکه‌های اجتماعی" را شاهد می‌گرفتند که چرا این جنبش ماهیتاً "جنبش مدنی" طبقه متوسط است. می‌گفتند اینها همه تمیز و مودب و متمدن‌اند، و خشونت و انقلاب نمی‌خواهند؛ انقلاب کار توده‌بی‌تمدن و کم‌سواد و آستین‌چرکین



Postfach 940166  
60459 Frankfurt  
Germany

bepish@hotmail.fr

# به پیش!

مسئولیت هر مطلب درج شده بر عهده نویسنده آن است. **به پیش!** در رد یا پذیرش و نیز در کوتاه کردن و ویرایش هر نوشته رسیده آزاد است و تصمیمات خود را به اطلاع فرستنده آن می‌رساند.

از قدرت هیچ نقشه با معنایی نداشتند و عملاً حاشیه نشین بودند. تا اینکه تونس و مصر به دنیا نشان دادند که عصر انقلاب فرارسیده است.

لازم نیست آدم مارکسیست باشد، بلکه هر کس که سررشته ای از سیاست دارد می فهمد که این موج انقلابی پدیده ای ویژه کشورهای عربی نیست، و همان عواملی که آتش انقلاب را در تونس و مصر برافروخت در جامعه ایران نیز حاضر است. (حتی رفسنجانی چند بار به این حقیقت اذعان کرد.) برای موسوی و کربوبی نیز روشن بود که اعتراضات توده ای در ایران دوباره با الهام از مصر و تونس، و این بار در راستای بی ابهام انقلاب، سر بر می کند. پس استراتژی "انلاحات" ضروری شد. در قیاس با "اصقلاب"، استراتژی "انلاحات" یعنی نقش اصلاح طلبان اکنون این می شود که تلاش کنند تا جنبش، به رغم ماهیت آشکارا انقلابی، حتی به رغم اتخاذ شیوه های انقلابی، هدفش در عمل از تحقق اصلاحاتی در ساختار سیاسی فراتر نرود.

در مقایسه با "اصقلاب"، روشن است که استراتژی "انلاحات" عقب نشستن ناگزیر اصلاح طلبان در برابر پیشروی جنبش توده هاست. نخستین نشانه این عقب نشینی این است که اگر می شد "اصقلاب" را به اظهار فضل روشنفکران آراست و بمنزله تئوری و نظریه سیاسی تازه ای در بوق کرد، "انلاحات" کهنه ترین نقشه تمام سازشکارانی است که در طول تاریخ در جنبش های انقلابی حضور به هم رسانده اند تا از مضمون تهی اش کنند؛ و از همین رو باید "انلاحات" را از چشم توده ها مخفی نگاه داشت و تنها در "اتاق های فکر" نجوایش کرد. (این است که نگارنده این واژه را برای توصیف استراتژی این مرحله شان ساخته است.) و اگر چه اصلاح طلبان چنین واژه ناآشنایی را بر

توان به شیوه های انقلابی و با تغییر بنیادی در ساختارهای سیاسی و اقتصادی متحقق کرد. جنبش مردم ایران با ۲۵ بهمن اصلاح طلبان و حامیان لیبرال شان را به اعتراف واداشت که خودآگاهی عمومی این جنبش آشکارا تحقق اهدافش را فراسوی رژیم جمهوری اسلامی جستجو می کند و می داند که برای برانداختن این رژیم باید شیوه های انقلابی را به کار بگیرد. حال که "اصقلاب" را نمی توان به این مردم قالب کرد، اصلاح طلبان و لیبرال ها امیدوارند با چنین جنبشی چه کنند؟

### نوبت انلاحات؟

واقعیت این است که تاریخ مصرف "اصقلاب" در همان سال ۸۸، با ۱۳ آبان و ۱۶ آذر و خصوصاً با ۶ دی، به پایان رسیده بود. ولی اصلاح طلبان، و بویژه روشنفکران لیبرال کاسه داغ تر از آش، امیدوار بودند که با تدابیر "گفتمانی" و مذمت "خشونت" شاید بتوانند رواج شیوه های انقلابی در جنبش را جلو بگیرند. اما به ضرب "گفتمان" ذهنی نمی توان منطق عینی یک جنبش را تغییر داد؛ این بود که با تاکتیک "اسب تروا" در ۲۲ بهمن ۸۸ نشان دادند که اگر قرار است جنبش به شیوه های انقلابی رو بیاورد، ترجیح شان این است که اساساً جنبشی در خیابان نباشد. و برای بازگشت به بنده حاکمیت نیز، رهبران اصلاح طلب رانده از قدرت نشان دادند که بجای اتکا به جنبش خیابانی "ساختار شکن"، حاضر و مشتاق اند اجازه شرکت در انتخابات آتی را از حریف گدائی کنند. به این ترتیب عملاً "اصقلاب" را کنار گذاشتند و همان مسیر آشنای "اصلاحات" دوران خاتمی را خواستند دنبال کنند. اما واقعا چه دلیلی داشت که حریفی که برای قبضه قدرت کودتای انتخاباتی کرده بود اکنون به دست خود راه بازگشت اینها به بنده حاکمیت و مشارکت در انتخابات را باز کند؟! این است که پس از ۲۲ بهمن ۸۸ سران اصلاح طلب رانده

است که تازه یا از احمدی نژاد راضی اند یا عقل شان به دموکراسی و جامعه مدنی و این حرف ها نمی رسد. و برای تبلیغ همین اراجیف لشگری از تحلیل گران نادان و پرافاده، ژورنالیست های بی استعداد و کارپرست، اساتید درجه دوی ایرانی دانشگاه های درجه سه آمریکایی و اروپایی، و فعالان سیاسی فسیل و پشیمان از پیشینه چپ خود را بسیج کردند. اما در برابر امواج انقلاب در کشورهای عربی، و ۲۵ بهمن در ایران، همه این حرف ها باد هوا شد.

خاصیت هر جنبش توده ای این است که پا گرفتنش دلبخواهی نیست و علت های عمیق مادی دارد. خاصیت هر جنبش توده ای این است که طبقات شرکت کننده در آن اهداف عینی دارند و شیوه های دستیابی به اهداف شان را ناگزیرند با آزمون و خطا بیابند. و خاصیت جنبش توده ای مردم ایران هم این است که دینامیسم و منطق مادی خودش را دارد، و با "اصقلاب" نمی توان سر و ته آن را هم آورد. آنچه به جنبش توده ای در ایران ماهیت انقلابی می بخشد همان است که آتش انقلاب را در تونس و مصر برافروخت: تهیدستان نان می خواهند و اقشار وسیع مردم آزادی. اما حتی آنها که فقط نان می خواهند به سرعت می آموزند که برای گرفتن نان به آزادی نیاز دارند. و آنها نیز که غم نان ندارند باید بیاموزند که تا بخشی از جامعه نان نداشته باشد هیچ بخش دیگری هم آزادی نخواهد داشت. آزادی در یک جامعه یا همگانی است یا نیست. و بدون تأمین نان برای همه، از آزادی نمی توان سخن گفت. بیهوده نیست که "نان و آزادی" شعار توأمان همه انقلاب های بزرگ تاریخ بوده است. در ایران امروز از نظر عینی هم کسب آزادی های سیاسی و مدنی و هم برقرار کردن برابری اقتصادی هدف عینی جنبش توده مردم است. در ایران امروز، از نظر عینی، آزادی و برابری را تنها می

**سرنگون باد جمهوری اسلامی!**

داشت، و ثانياً اصولی از همین قانون اساسی که به "حقوق ملت" مربوط است اکنون اجرا نمی‌شود، و چنانچه این اصول اجرا شود به سود جنبش مردم است. بنابراین، افزودن قید "برخاسته از رأی مردم" خاصیتش این می‌تواند باشد که خواست "اجرای بی‌تنازل قانون اساسی" اکنون به معنای این نیست که هدف نهایی جنبش سبز اجرای همین قانون اساسی و حفظ این رژیم است. بلکه اگر تمامی مفاد قانون اساسی فعلی اجرا شود، جنبش می‌تواند، با رجوع به معیار "برخاسته از رأی مردم"، با دست بازتری بسوی برگزاری انتخابات آزاد و تغییر قانون اساسی برود. (۸) با این وجود برای لیبرال‌ها روشن است که روایت زمخت ویراست دوم از "انلاحات" ناکافی است و کارش نمی‌گیرد. خوشبختانه خود ویراست دوم وعده ویراست‌های بهتری را در آتیه می‌دهد، و برخی لیبرال‌ها نیز اظهار امیدواری می‌کنند که ملاحظاتشان در ویراست‌های بعدی ملحوظ خواهد شد. (۹)

چنین تفسیری از "قانون اساسی برخاسته از رأی مردم" در ویراست دوم موسوی را با حسن تعبیر بسیار تنها می‌توان "خوانش خلاق" نام نهاد. خاصیت این خوانش خلاق این است که به لیبرال‌ها اجازه می‌دهد موسوی و اصلاح‌طلبان را در عمل تأیید کنند و دنباله‌رو آنها باشند، ولی در عین حال برای خود این حق و این وظیفه را قائل شوند که اهدافی فراتر از "ویراست دوم" را در جنبش تبلیغ کنند. به این ترتیب هم خدا را دارند و هم خرما را. واقعیت این است که چنین دوگانگی‌ای در ذات استراتژی "انلاحات" است. انلاحات عقب نشینی‌ناگزیر سازشکاران در برابر انقلاب است، و به همین دلیل حد نهایی این عقب نشینی نامعین است و بسته به فشار انقلاب کش می‌آید. همان‌طور که در مصر می‌بینیم، وقتی زورشان نرسد، زیر فشار مردمی که سازمان امنیت را عملاً مختل می‌کنند، ناگزیر می‌شوند شفیق محبوب مبارک را از نخست‌وزیری بردارند و شریف مغضوب او را جایش بگذارند. یا در تونس، زیر فشار تظاهرات‌هایی که گلوله هم چاره‌اش نبود، یک

است (یعنی چند تا راهکار اصل دیگر هم ممکن است وجود داشته باشد) و، ثانياً، "اجرای بدون تنازل قانون اساسی" بلافاصله با عبارت "برخاسته از رأی مردم" مقید شده است. و همین نکته آخر روزنه‌ای است که راه لیبرال‌ها را به انلاحات باز می‌کند.

لیبرال‌هایی که به "ویراست دوم" واکنش نشان داده‌اند عموماً هم آن را تأیید کرده‌اند و هم تغییرات آن را ناکافی دانسته‌اند. (۵) اما این تقریباً بر همه‌شان روشن است که پس از ۲۵ بهمن چنین منشورهایی ربطی به واقعیات سیاسی جامعه ندارد. نمونه‌ها فراوان‌اند: «(اجرای بی‌تنازل)... قادر به هیچ پیوند معنی‌داری با مردمی که در کف خیابان رفتن دیکتاتور را مطالبه می‌کنند، نیست.» (۶) "مردم دیگر دنباله‌رو شعارهایی از قبیل «اجرای بدون تنازل قانون اساسی» و یا «بازگشت به عصر طلایی خمینی» که بطور مکرر از سوی آقایان موسوی و کروبی تکرار می‌گردد، نمی‌باشند و اساساً این نوع مقولات را منشأ تمام بدبختی‌های امروزی مملکت میدانند.» (۷)

اگر "ویراست دوم" جوابگوی وضعیت حاضر نیست پس جنبه مثبت آن کجاست؟ سوای برخی خرده‌ریزها که از جانب لیبرال‌ها با آب و تاب تکرار می‌شود (از قبیل اینکه "عدالت" بجای "جایگاه والا" در میان ارزش‌ها و آرمان‌های منشور اول اکنون "شان اولی و اصلی" را در میان ارزش‌های ویراست دوم دارد!)، تمام جنبه مثبت "ویراست دوم" به همان اضافه کردن "برخاسته از رأی مردم" به میثاق "قانون اساسی" محدود است. تعبیر عمومی لیبرال‌ها چنین است که به این ترتیب ویراست دوم، دستکم به طور تلویحی، دست جنبش را برای مطالبه‌ای فراتر از رژیم جمهوری اسلامی باز می‌کند. تفسیر این نکته مثلاً این است که اگر منشور هنوز اجرای تمامیت قانون اساسی فعلی را می‌خواهد، این امر الزاماً به معنای تأیید رژیم حاضر نیست. بلکه می‌توان چنین تفسیرش کرد که به این سبب است که اولاً این قانون اساسی روزی روزگاری رأی مردم را

زبان نمی‌آورند، اما مصداقش را در همین یکی دو ماه همه دیده‌اند: انلاحات همان مسیری است که در مصر و تونس، با امثال عمر سلیمان، تلاش داشتند طی شود. انلاحات همان مسیری است که باراک اوباما و هیلاری کلینتون به هیأت حاکمه مصر، یا سارکوزی به هیأت حاکمه تونس، توصیه کردند و می‌کنند. و برای تثبیت همین "انلاحات" در تونس پس از بن علی است که دیروز بر تظاهرکنندگان آتش گشودند، یا در مصر پس از مبارک پریروز اعتصاب کارگران را غیرقانونی اعلام کردند. "انلاحات" موسوی و کروبی با انتشار "ویراست دوم منشور سبز" تنها چند روز پس از ۲۵ بهمن رسماً اعلام شد، و پیام "انلاحات" آن را لیبرال‌های حامی‌شان به سرعت گرفتند.

گره‌گاه اصلی منشور سبز موسوی البته پایبندی به قانون اساسی جمهوری اسلامی بوده است که آشکارا هدفی فراتر از رژیم حاضر را نفی می‌کند. "ویراست دوم" منشور همچنان "قانون اساسی" را محور دارد و "اجرای بدون تنازل قانون اساسی" را تکرار می‌کند؛ اما تفاوت‌هایی با چاپ اول دارد که میزان عقب‌نشینی موسوی (و کروبی که امضایش تنها بر ویراست دوم هست) را نشان می‌دهد. (۴) بطور نمونه، در نسخه پیشین خواست اجرای قانون اساسی زیر سرفصل صریح "قانون‌گرایی و مذاکره" آمده بود، اما اکنون این سرفصل به "راهکارها" تغییر یافته است! زیر همین سرفصل، در نسخه پیشین به صراحت گفته می‌شد که "پیگیری اهداف و آرمان‌های همیشگی انقلاب اسلامی... بر پایه میثاق مشترک مردم ایران یعنی قانون اساسی" انجام می‌شود؛ در ویراست دوم هرچند "میثاق مشترک قانون اساسی" برجاست، اما بجای "آرمان‌های همیشگی انقلاب اسلامی" می‌گوید "آرمان‌های همیشگی مردم ایران". در نسخه اول "راهکار اصلی" جنبش سبز را "اجرای بدون تنازل قانون اساسی" می‌شمرد، و در ویراست دوم، گرچه این‌آخری به "تلاش برای ایجاد زمینه اجرای بدون تنازل قانون اساسی" کاهش یافته، اما، اولاً، این تلاش صرفاً "از راهکارهای اصلی" شمرده شده





از هزار و یک استدلال نظری به همه نشان می دهد که وقتی انتخاب بین دو گزینه پیشروی انقلاب یا حفظ سرمایه باشد لیبرال ها دومی را انتخاب می کنند. و جریان سیاسی ای که در دل یک جنبش عظیم توده ای نخواهد به تحرک اکثریت زحمتکش این توده اتکا کند، راه دیگری ندارد که پیشبرد نقشه های خود را در بالا و با سازشکاری دنبال کند. به این ترتیب، آیا "انلاحات" توصیف منصفانه ای از هدف لیبرال ها نیست؟

### لیبرال های پیگیر و "انلاحات"

بحث بر سر نیات فردی نیست، بحث بر سر کارکرد پلاتفرم یک جریان سیاسی با دو بیست سال سابقه تاریخی و تئوریک به اسم لیبرالیسم است. چپ ترین گرایش در لیبرالیسم ایران صراحتاً خواهان یک جمهوری دموکراتیک و غیرمذهبی است. و چه بسا انسان های شریفی که به چنین لیبرالیسمی سمپاتی نشان می دهند، چرا که دل شان از حکومت اسلامی خون است و واقعا آزادی های سیاسی و مدنی می خواهند؛ و به کاپیتالیسم و زیربنا و ساختار اقتصادی هم اصلا فکر نمی کنند. اما مسأله این است که درکشوری مثل ایران امروز، آزادی های دموکراتیک و مدنی نمی توانند برقرار شوند و پایدار بمانند مگر اینکه تحولی در ساختارهای اقتصادی، در مالکیت و توزیع ثروت، پشتوانه اش باشد. (۱۰) هیچ آرمان اجتماعی را، و از جمله آرمان دموکراسی و لائیسیته را، نمی توان صرفاً به این دلیل که خوب است متحقق کرد. برای تحقق هر آرمانی، باید هم ساختارهای اجتماعی متناسب با چنین آرمانهایی را تشخیص داد و هم آن نیروی اجتماعی را که بنا به منافع و خواسته هایش توان استقرار این ساختارهای ضروری را دارد. به عبارت دیگر، کدام تغییرات در کدام ساختارها لازم اند؟ و کدام بخش از جامعه، کدام طبقه و اقشار، خواستار این تغییرات اند و



تحکیم ساختارهای اقتصادی سرمایه داری منجر می شود. نمونه اش را امروز به روشنی در مصر می بینیم: اگر انقلاب در مصر و تونس فراتر از این که به کف آورده است نرود، جز تغییر سطحی ای در نظام سیاسی و تحکیم نظام اقتصادی نابرابری آفرین موجود ثمری نخواهد داشت.

دلیل دوم برای اینکه نقشه لیبرال های ایرانی را می توان با دقت و انصاف "انلاحات" نامید در شیوه هایی است که جنبش توده ای را به اتخاذ آنها فرامی خوانند. لیبرال ها نه می توانند و نه می خواهند به تحرک انقلابی طبقه کارگر و توده زحمتکش تکیه کنند؛ این را نه فقط تاریخ همه انقلاب ها (از جمله انقلاب بهمن و انقلاب های جاری در جهان عرب) نشان می دهد، بلکه عملکرد لیبرال های ایرانی از آغاز جنبش توده ای در خرداد ۱۳۸۸ تا به امروز بهترین محک تجربی است. آنها از توانمند شدن توده ها، خصوصاً در دل یک انقلاب، هراس دارند؛ دقیقاً به این دلیل که هرآینه توده مردم زحمتکش نهادهای قدرت خود را برپا کنند دست به اقداماتی می زنند که از نظر لیبرال ها به "صلاح" نیست؛ و عصاره این اقدامات هیچ چیزی جز این نیست که نهادهای قدرت مستقیم توده کارگران و زحمتکشان بی شک برای تحقق خواسته ها شان به طور طبیعی برای مالکیت تقدسی قائل نخواهد بود و به سرمایه دست اندازی خواهد کرد. این واقعیت را می توان به سادگی چنین تست کرد که همین امروز از لیبرال های ایرانی بپرسیم، حال که همه معترف اند طبقه کارگر می تواند جنبش جاری در ایران را گام ها به جلو براند، آیا حاضرند برای ترغیب کارگران اعلام کنند که یکی از اهداف مهم این جنبش این است کارگران کنترل تولید را به دست بگیرند و در واحدهای بزرگ مالکیت جمعی برقرار کنند؟ پاسخ لیبرال ها به چنین پرسشی بهتر

ماه و نیم بعد از فرار بن علی رضایت دهند که حزبش را هم منحل اعلام کنند. با ۲۵ بهمن مرحله جدید جنبش در ایران هم اکنون در صف سازشکاران تشنت ایجاد کرده و بحث بر سر کمیوهای "ویراست دوم" در محتوا چیزی نیست جز بحث بر سر اینکه خاکریز عقب نشینی کدام است.

آیا بی انصافی نمی کنیم؟ چرا باید پلاتفرم لیبرال هایی را که از حکومت اسلامی عبور کرده اند، و اکنون یک جمهوری غیرمذهبی می خواهند، "انلاحات" نامید؟ نه بی انصافی نیست، و به دو دلیل چنین پلاتفرمی "انلاحات" است؛ دلیل اول به هدف و دلیل دوم به شیوه ها مربوط می شود: اول اینکه خواسته های عینی توده درگیر در این جنبش، همان "نان و آزادی"، در جمهوری ای سکولاری که افراطی ترین لیبرال ها خواهانش هستند متحقق نمی شود. چرا که حکومت مطلوب لیبرال ها قرار نیست تغییری در ساختارهای اقتصاد ایران ایجاد کند؛ و این ذاتی لیبرالیسم است که بنا به تعریف کاپیتالیسم و بازار نظام اقتصادی مطلوب اوست. در ایران امروز، خواسته های اقتصادی طبقه کارگر و توده مردم تهیدست، که شعار "نان" سمبل آن است، مستلزم برقراری دستکم درجه ای از برابری اقتصادی است. و بدون برقراری دستکم درجه ای از برابری اقتصادی، حتی وعده آزادی های سیاسی هم پوچ از آب در می آید. پلاتفرم لیبرال ها نه نان را تأمین می کند (که حتی ادعایش را ندارند)، و نه آزادی را (که ادعایش را دارند). بنابراین، حتی به فرض تحقق پلاتفرم لیبرال ها، یعنی به فرض تحقق حکومت پارلمانی و غیرمذهبی مطلوب آنها، جنبش انقلابی مردم به اهداف خود نمی رسد و بجای تغییر انقلابی (یعنی بنیادی) در ساختارهای اقتصادی و سیاسی، در عمل به درجه ای از تغییر در ساختارهای سیاسی موجود و

**زنده باد آزادی! زنده باد سوسیالیسم!**



تغییرات را دارد؟

کدام شان توان ایجاد این

لیبرالیسم ایران چنین پرسش هایی را حتی طرح نمی کند، چه برسد که پاسخی به آنها داشته باشد. بطور نمونه، "جمهوری خواهان دموکرات و لائیک"، که می توان آنها را (مثلا در مقایسه با "اتحاد جمهوری خواهان") لیبرال پیگیر نامید، در بیانیه چهارمین گردهمایی خویش مضمون آترناتیو خود را چنین اعلام می کند: "جمهوری مورد نظر ما... مبتنی بر دموکراسی، لائیسیت، عدالت اجتماعی، برابری حقوقی، و استقلال است." (۱۱) بسیار خوب، گیریم اینها همه بی نقص اند و حتی فرض کنیم که (با اینکه بیانیه بر برابری "حقوقی" و نه برابری حقیقی، تاکید می کند) خواست "عدالت اجتماعی" ناظر است به رفع نابرابریهای اقتصادی و تحقق شعار سمبلیک "نان" برای توده بزرگ مردم ایران. اولاً، چه تغییرات ساختاری اینها را ممکن می کند؟ آیا بدون دگرگون کردن بنیان های اقتصاد ایران، "عدالت اجتماعی" شعاری توخالی نمی ماند که سران همین رژیم هم حاضر اند هر روز تکرارش کنند؟ آیا برقراری آزادی های دموکراتیک بدون کم کردن شرّ نیروهای مسلح از سر مردم ممکن است؟... و مهمتر از همه، برای تحقق این آرمان ها چه کار می کنید؟ چگونه، با چه شیوه هایی، با اتکا به کدام نیرویی و چه مکانیسمی، قرار است به تحقق این آرمان ها نزدیک شوید؟

بیانیه وظایف جمهوری خواهان لائیک را در شرایط فعلی چنین تعیین می کند: "در شرایطی که قشرهای وسیعی از شهروندان ایران بیش از پیش روی به افکار و ایده های مدرنیته و از جمله جدائی دولت و دین می آورند، نیروهای جمهوری خواه و لائیک وظیفه خود می دانند که به تبلیغ و ترویج این افکار و ایده ها و ضرورت تحقق آن در ایران بپردازند و دیالوگ اجتماعی پیرامون این مضامین را با نیروهای فکری و سیاسی دیگر دامن زنند." (۱۱) عجب! به نظر جمهوری خواهان لائیک ما، جامعه ایران به این

روز افتاده است چون مردم ایده های مدرنیته را نداشته اند یا کم داشته اند؛ حالا خوشبختانه بخشهای وسیعی از مردم دارند به ارزش های مدرن روی می آورند، و وظیفه جمهوری خواهان لائیک ما این است که به این روند دامن بزنند، و با نیروهای فکری و سیاسی دیگر، که قاعدتا هنوز ارزش های مدرنیته را خوب حالی نشده اند، وارد دیالوگ شوند و یادشان بدهند. واقعا چگونه می توان آرمان های سیاسی خود را با انجام چنین وظایف غیرسیاسی ای قابل تحقق دانست؟ تعیین چنین وظایفی بر چه تحلیلی از علل برپا شدن جنبش توده ای در ایران اتکا دارد؟ این سوال آخر را همان بیانیه چنین جواب می دهد: "این جنبش [جنبشی که در خرداد ۸۸ آغاز شد] توانست در ذهنیت و فرهنگ اجتماعی-سیاسی شهروندی ایرانیان ارزش های را مستحکم کند... اینها همه عناصر تشکیل دهنده فرهنگ دموکراسی و مدرنیته اند که با جنبش مردم در جامعه ایران رشد و توسعه می یابند. افزون بر این، در میان بخش های بزرگی از جامعه تحصیل کرده و شهری، روشنفکران و فعالان جنبش های مدنی، اجتماعی و سیاسی، نفی و نقد دین سالاری، رد ولایت فقیه، و ضرورت جدائی دولت و دین به یکی از ارزش های عقیدتی تبدیل می شوند." (۱۱) به عبارت دیگر، جمهوری خواهان لائیک ما دینامیسیم تغییر اجتماعی را "روشنگری" می شمارند و، برای نزدیک شدن به اهداف خود، نقش روسو و ولتر و دیدرو را برای خودشان قائل می شوند.

چنین باوری متکی به "خوانشی" از تاریخ عروج مدرنیته در اروپاست که فصل "انقلاب کبیر" را هنوز نخوانده و در فصل "فیلسوفان روشنگری" درجا زده. و می خواهد از همین فصل برای خودش برنامه و استراتژی سیاسی استخراج کند. (۱۲) حتی اگر باور دارید که علت پا گرفتن جنبش توده ها در ایران امروز اشاعه ایده های مدرنیته است، آیا از خودتان پرسیده اید که چرا یک قرن و اندی پس از ملکم خان و آخوندوف، ارزش های مدرنیته تازه امروز در ایران پا گرفته است؟ آخر شاید در وضعیت امروز ایران ویژگی ای باشد

که رواج این ایده ها را در این مقطع ممکن کرده. آیا مصر و تونس و آن دیگران هم تصادفا درست همزمان با ایران به کشف ارزش های مدرنیته رسیده اند؟ و حتی اگر آزادی و دموکراسی تنها خواست تمام این جنبش ها در همه این کشورها باشد، آیا فکر نمی کنید رشد کاپیتالیسم در این کشورها، نابرابری و بیکاری و فقر، و عواملی نظیر اینها، بالاخره نقشی در برپا شدن این جنبش ها داشته اند؟ آیا فاکتورهای جهانی، عروج نئولیبرالیسم، سقوط شوروی، بحران جهانی اقتصاد، ناکامی امریکا در خاورمیانه، عروج چین، رقابت های امپریالیستی، و عواملی نظیر این ها هیچ تأثیری بر جدال ازلی-ابدی میان ایده های مدرنیته شما و ایده های سنتی آن دیگران نداشته اند و کافی است بر همین جدال فکری فوکوس کنیم تا بفهمیم دنیا و ایران به کدام سمت می تواند برود؟ (۱۳)

لیبرال های پیگیر البته جناح چپ لیبرالیسم ایران را می سازند، و نمی خواهند فعالیت سیاسی لیبرالیسم ایران محدود به استراتژی دنباله روی از اصلاح طلبان مذهبی باشد که بستر اصلی لیبرالیسم ایران دنبال می کند. این مزیت آنها بر جناح راست است؛ اما صرفا خاصیت سلبی دارد. جناح چپ لیبرالیسم ایران هیچ استراتژی سیاسی ای را پیش ننهاده است، و با چنین تحلیلی (یا در حقیقت فقدان تحلیل) از علل عروج جنبش توده ای، ابدا نمی تواند خواسته های را که طبقات و اقلشار شرکت کننده در این جنبش به طور عینی دارند حتی طرح کند. و به طریق اولی نمی تواند شرایط سیاسی-اقتصادی ای را که این خواسته ها در متن آن متحقق می شوند ترسیم نماید. برقراری آزادی های دموکراتیک در عمل (شامل جدا ساختن دین از دولت)، مسأله ای نیست که با رجوع به فلسفه سیاسی و بحث نظری و مقایسه خواص اشکال مختلف حکومت قابل حل باشد. هیچیک از اشکال حکومت دموکراتیک، هیچ قانون اساسی مترقی و لائیکی، به خودی خود تضمین پایدار ماندن آزادی های سیاسی و مدنی و حقوق برابر نیست. (نگاهی کنید به هند امروز تا تخصص مذاهب، مردسالاری، و بقاء اجتماعی سنت کثیف کاست ها



را، به رغم قانون اساسی لائیک و قوانین دموکراتیک و انتخابات آزاد، ببینید.) شکل حکومت نه به سبب آنچه در قانون اساسی اش نوشته اند، بلکه تنها در صورت متکی بودن این قوانین به محتوای واقعی ساختارهای قدرت سیاسی و اقتصادی مناسب، می تواند آزادی و برابری را تضمین کند.

پرسش اصلی برای هر جنبش توده ای و برای هر انقلابی که نان و آزادی را برای همگان می خواهد این است که کدام ساختارهای سیاسی و اقتصادی را باید متحول کند، و این کار از عهده کدام نیروهای اجتماعی، کدام طبقه، بر می آید. هر پلاتفرم سیاسی ای که متکی به تشخیص ساختارهای اقتصادی و سیاسی ای که باید به طور بنیادی متحول شوند نباشد، نمی تواند خواسته های عینی جنبش توده ها را برآورده کند. پلاتفرم لیبرال های ما، پلاتفرم چپ ترین جمهوری خواهان ایرانی، به هیچ وجه شرایط مادی تحقق خواسته های برابری اقتصادی و آزادی های سیاسی و مدنی ("نان و آزادی") را باز نمی شناسد و به طریق اولی قادر به بسیج نیروی اجتماعی قادر به چنین تغییراتی نیست. پلاتفرم لیبرال های ایرانی، حتی چپ ترین شان، از مسأله برابری اقتصادی یکسره غافل است (که گفتیم، تصادفی نیست و هویت مکتب لیبرالیسم است)، و با تنزل دادن مسأله آزادی های سیاسی و مدنی به فرم حکومت، حتی برای آرمان دموکراتیک و لائیک خودشان نیز کارایی ندارد. در نتیجه، حتی به رغم هر نیت خیری (که در بسیاری از گروه بندی های لیبرال اساسا غایب است)، بهترین پلاتفرم جمهوری دموکراتیک آنها نیز در عمل این فونکسیون را می یابد که صرفا تغییرات سیاسی در فرم حکومت را بمنزله تحقق اهداف جنبش انقلابی توده ها جلوه دهد. خواسته یا ناخواسته، این وفاداری به اهداف انقلاب توده ها نیست، این تلاش برای مهار کردن آن با "انلاحات" است. به انقلاب مصر نگاه کنید و مثلا نقش عینی لیبرال خوش نیتی چون البرادعی را ببینید.

## مرز انقلاب و اصلاحات

انقلاب یا اصلاحات دو پاسخ متفاوت به نیازهای جنبش توده ای جاری هستند. خواسته های عینی جنبش توده ای جاری (که طبقات و اقشار متعددی را در بر می گیرد) در شعار سمبلیک "نان و آزادی" منعکس است. جنبش توده ای در ایران در یک سال و نه ماه گذشته (و در دو سه ماه گذشته با انفجار انقلاب عرب) به تجربه قطعا دریافته است که تحقق خواسته هایش از مسیر تغییر سیاستمداران و اصلاحاتی در رژیم جمهوری اسلامی نمی گذرد. این امر اکنون شعور متوسط جنبش است و جای انکار ندارد. به این ترتیب آلترناتیو اصلاح طلبی اسلامی که موسوی و سایر جناح های رانده از قدرت پیشرو جنبش می گذاشتند عملا رد شده است. اکنون هواخواهان اصلاحات بدل به مبلغان "انلاحات" می شوند؛ به این معنا که اجتناب ناپذیر بودن تغییر رژیم را می پذیرند، اما تلاش می کنند که جنبش مردم به تغییر فرم در حکومت اکتفا کند. تندترین آلترناتیو لیبرالیسم ایرانی نیز فراتر از تغییر نوع حکومت نمی خواهد و به این اعتبار در بهترین حالت ضرورت یک انقلاب سیاسی را می پذیرد. اما (حتی با فرض عملی بودن آلترناتیو لیبرال ها) آیا یک انقلاب سیاسی برای تحقق "نان و آزادی" کافی است؟

برای تحقق "نان و آزادی" یک انقلاب سیاسی کافی نیست، بلکه یک انقلاب اجتماعی لازم است. چرا که هیچ تغییری در فرم حکومت بخودی خود تضمین نمی کند که، بطور نمونه، رابطه زن و مرد در جامعه واقعا برابر شود، یا به ویژه شکاف میان فقیر و غنی پر شود. نه نان و نه آزادی بدون دگرگون کردن مناسبات نابرابر قدرت در جامعه متحقق نمی شوند. میزان قدرت هر طبقه و هر گروه در جامعه اساسا با دسترسی به قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی تعیین می شود، و بدون تضمین دسترسی برابر و همگانی به این منابع قدرت نمی توان "نان و آزادی" را برای همگان تأمین کرد. یک انقلاب سیاسی، یعنی صرفا تغییر شکل حکومت، مثلا از یک حکومت مذهبی به لائیک، یا

از یک حکومت دیکتاتوری به پارلمانی، به خودی خود توزیع منابع قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی در سطح جامعه را تغییر نمی دهد. برای این کار یک انقلاب اجتماعی لازم است، یعنی تغییراتی که در عمل برخورداری طبقات و گروه های محروم جامعه را از قدرت اقتصادی و قدرت سیاسی (یا تأمین "نان و آزادی" را) ممکن می کند.

تاریخا لیبرالیسم آن مکتبی است که هسته اصلی اش تعیین آنچنان شکل مناسب حکومت است که آزادی های مدنی و سیاسی و برابری حقوقی را تضمین کند؛ به این اعتبار لیبرالیسم در کشمکش های اجتماعی دست بالا ضرورت انقلاب سیاسی را می پذیرد. در مقابل، تاریخا سوسیالیسم (حتی پیش از مارکس) آن مکتبی است که انقلاب اجتماعی را برای تحقق آزادی و برابری واقعی ضروری می داند. انقلاب اجتماعی یعنی برهم زدن مناسبات نابرابر قدرت در جامعه؛ یعنی نه فقط تغییر در فرم حکومت، بلکه دگرگون کردن ساختارهای موجود اقتصادی و سیاسی که منشأ نابرابری در جامعه هستند. برخلاف لیبرال ها، که نوع حکومت مطلوب شان را از ایدئولوژی و مکتب شان استخراج می کنند و در هر شرایطی آن را بمنزله نوشدارو تبلیغ می کنند، سوسیالیست ها (یا دستکم سوسیالیست های مارکسیست) در پی تحقق هیچ نقشه مکتبی و از پیشی برای بازسازی جامعه نیستند، و بنابراین هیچ شکلی از حکومت را نیز به دلایل ایدئولوژیک تبلیغ نمی کنند. مارکسیست ها تلاش می کنند علل پا گرفتن جنبش های اجتماعی را بشناسند، و شرایط ضروری برای پیشروی و تحقق اهداف این جنبش ها را با تجزیه و تحلیل عینی تشخیص دهند. نوع حکومت مطلوب نیز در هر مورد تاریخی با این معیار تعیین می گردد که چه نوع حکومتی می تواند متناظر با تأمین شرایط لازم برای پیروزی این جنبش باشد. بنابراین، اختلاف نظر اصلی ما با لیبرال های ایرانی از بحث بر سر آلترناتیو حکومت مطلوب آنها یا ما آغاز نمی شود، بلکه از بحث بر سر فراهم کردن شرایط تحقق خواسته



ایجاد این تحولات در گرو اتخاذ شیوه های انقلابی توسط جنبش و سرنگون کردن جمهوری اسلامی است؛ به این دلیل است که مارکسیست ها مبلغ انقلاب اند.

\*\*\*

### زیرنویس ها:

(۱) برای توجیه نظری "جنبش اصقلابی" (اصطلاح خودشان) نزد اصلاح طلبان نگاه کنید به، حمید رضا جلائی پور، جامعه شناسی جنبش های سیاسی، تهران، طرح نو، ۱۳۸۱. "اصقلاب" به تقلید از واژه ساختگی (Refolution) است که تیموتی گارتن اش، روزنامه نگار و دانشگاهی دست راستی انگلیسی، در توصیف سقوط دولت های بلوک شرق در ۱۹۸۹ به طور گذرایی به کار برده بود، اما نه خودش و نه هیچ دانشگاهی دیگری این اصطلاح را از نظر تحلیلی جدی نگرفت و محتوای تئوریک و استراتژیک بارش نکرد. معنا و کارکرد "اصقلاب" برای اصلاح طلبان حکومتی در ایران را بطور نمونه سعید حجاریان (گفتگو با سعید حجاریان، سایت امروز، تابستان ۱۳۸۲)، در پاسخ به این پرسش که "آیا اصلاحات می تواند اهداف انقلابی را دنبال کند؟"، به فشرده ترین شکلی چنین توضیح می دهد: "بله. اما بهتر از انقلاب، و کاملا هم ممکن است. بجای اینکه بگویند اصلاحات (رفورم) و انقلاب (رولوشن) می گویند رولوشن. شکل رفورم دارد و ماهیت رولوشن." (پرانترها در اصل است.) کاربرد "اصقلاب" نزد اصلاح طلبان ایران بسته به مقاطع مختلف سایه روشن هایی داشت؛ مثلا نگاه کنید به، حمید رضا جلائی پور، "جنبش اجتماعی ایران به کدام سو می رود؟"، سایت رویداد، سه شنبه ۷ خرداد ۱۳۸۲. "نظریه اصقلاب" در میان لیبرال های ایران، مثلا در "اتحاد جمهوری خواهان"، مدافعان جدی پیدا کرد؛ نگاه کنید به، جمشید اسدی، "اتحاد جمهوری خواهان، سه سال بعد..."، سایت ایران امروز، ۵ نوامبر ۲۰۰۶.

(۲) بهروز محمدی، "اصقلاب سبز، اصلاحات انقلابی"، سایت جنبش راه سبز، ۲۱ شهریور ۱۳۸۹.

(۳) فرخ نگهدار البته برجسته ترین نمونه در این دسته است؛ مثلا نگاه کنید به، "درس های بزرگ حرکت ۲۵ بهمن - خطر

بهداشتی، بازنشستگی، از کار افتادگی؛ تأمین فوری مسکن مناسب برای همگان. عملی کردن این کارها در ایران امروز کاملا ممکن است، و این حداقل اقدامات لازم برای تأمین "نان" و در راستای از میان بردن نابرابری های اقتصادی و اجتماعی است. بدون از میان بردن فوری فقر، بدون جهتگیری برای ایجاد برابری اقتصادی، بخش عظیم جمعیت ایران در عمل نمی توانند از آزادی های سیاسی بهره ای ببرند و در بهترین حالت "آزادی و دموکراسی" تنها روی کاغذ خواهد ماند.

(۳) مصادره دارائی ها و سرمایه های سپاه، بسیج، بنیادها، همه نهادهای سرکوبگر و انگل، و مصادره ثروت و سرمایه های سران رژیم. دارایی ها و سرمایه های مصادره شده تحت نظارت مستقیم نهادهای مردمی منبع هزینه های پایان دادن فوری به فقر را تأمین می کنند.

تحولات دیگری قطعا هنوز لازم اند تا جنبش توده ای جاری در ایران بتواند "نان و آزادی" را برای همگان تضمین کند؛ اما در مرحله فعلی تأکید بر همین سه تحول نیز کافی است تا مرز انقلاب اجتماعی را با اصلاحات (و انلاحات و تغییر شکل رژیم) ترسیم کند. بین انقلاب و اصلاحات مرز هست، اما برخلاف آنچه لیبرال ها تبلیغ می کنند مرز بین انقلاب و اصلاحات به سبب باور لیبرال ها به "پرهیز از خشونت" و "عشق" مکتبی مارکسیست ها به انقلاب نیست. مارکسیست ها چنین چشم اندازی را پیشروی جنبش توده ها می گذارند چون خواسته های همین جنبش جاری شرایط تحققش اینهاست. نگاهی به همین سه تحول کافی است تا نشان دهد که جنبش مردم ایران بدون اتکاء به نیروی خود، بدون یک مبارزه خستگی ناپذیر، و بدون ایجاد نهادهای قدرت مستقیم کارگران و زحمتکشان، قادر نخواهد شد شرایط تحقق "نان و آزادی" را تأمین کند. یعنی

های جنبش جاری آغاز می شود. در ایران امروز، در مرحله حاضر جنبش توده مردم، نزدیک شدن به تحقق "نان و آزادی" در گرو کدام تحولات اصلی است؟ اختلاف سیاسی بین لیبرالیسم و مارکسیسم در شرایط امروز ایران در پاسخ های متفاوت به این پرسش است. پاسخ لیبرال ها را بالاتر دیدیم. به نظر نگارنده، به عنوان یک مارکسیست، جنبش توده های مردم ایران برای تحقق اهداف "نان و آزادی" در مرحله فعلی باید ایجاد سه تحول اصلی زیر را آماج قرار دهد:

(۱) انحلال سپاه و بسیج و کلیه ارگان های اطلاعاتی و انتظامی سرکوبگر. تصور وجود آزادی بیان، آزادی اجتماعات، و آزادی ایجاد تشکل و اعتصاب، بدون کم کردن سر ارگان های مسلح رسمی و نیمه رسمی از سر مردم ممکن نیست. در همین دو ماه اخیر سیر انقلاب در تونس و مصر نشان می دهد که حتی بعد از سقوط شخص اول رژیم، دست نخورده ماندن نیروهای نظامی آن عاملی است که با سرکوب تظاهرات ها و اعتصاب ها عملا جلوی تحقق خواسته هایی که مردم بخاطرش انقلاب کردند را می گیرد. در مورد ایران نکته پیداست که شرط برقراری آزادی انحلال دادگاه های اسلامی و لغو کلیه قوانین اسلامی و تبعیض علیه زنان، علیه اقلیت های قومی و ملی (شامل افغانی ها) و علیه اقلیت های مذهبی (و آنتیست ها) است؛ ولی خود این امر بدون حذف سپاه و بسیج و سایر ارگان های سرکوبگر از صحنه سیاست و جامعه متصور نیست.

(۲) پایان دادن فوری به فقر. اقدامات لازم برای پایان دادن به فقر کاملا شناخته شده اند و امری است که در هر کشور متمدنی رایج است: تعیین حداقل دستمزد توسط نمایندگان واقعی کارگران؛ برقراری بیمه بیکاری برای همه افراد آماده به کار؛ برقراری همگانی بیمه های اجتماعی،



**زنده باد انقلاب کارگری!**



## منتشر شده:

## بمناسبت انتشار مجدد

## کارگر امروز

رضا مقدم

نهم اسفند ۱۳۸۹

انتشار مجدد نشریه کارگر امروز مصادف است با قرار داشتن جنبش کارگری ایران در یک موقعیت تعیین کننده تاریخی. طبقه کارگر از نظر اقتصادی و معیشتی در بدترین وضعیت سی ساله اخیر است و با سیاست حذف یارانه ها می رود تا فقر و مشقتی را تجربه کند که در تاریخ صد ساله اش کم نظیر است. در مقابل این آینده سیاه اقتصادی و معیشتی یک آینده روشن و تابناک هم قرار دارد اگر طبقه کارگر ایران درک صحیحی از اوضاع سیاسی ایران، منطقه خاور میانه و شمال آفریقا بیابد و بتواند به رسالت تاریخی خود عمل کند. در میان کشورهای شمال آفریقا و خاور میانه طبقه کارگر ایران تنها بخشی است که یک انقلاب را پشت سر گذاشته و تجربه جنبش شورایی و کنترل کارخانه را دارد؛ تجربه مبارزه با رژیمی را دارد که با نام انقلاب سرکوبش کرده و تمام دستاوردهایش را بازستانده است. با همه این تجارب، جنبش کارگری ایران می تواند الگوی کارگران در این کشورها شود تا رژیمها و دولت هایی که پس از سقوط دیکتاتورها به قدرت می رسند نتوانند همان بلایی را بر سر طبقه کارگر در کشورشان بیاورند که رژیم اسلامی در ایران بر سر کارگران آورد. رژیم اسلامی پس از به قدرت رسیدنش جنبش کارگری ایران را سرکوب کرد و در واقع دستگیری و شکنجه و کشتار فعالین جنبش کارگری که از رژیم شاه جان سالم بدر برده بودند را تکمیل کرد. در تمام این سالها رژیم اسلامی از اجرای هیچ سیاست ضد کارگری علیه طبقه کارگر کوتاهی نکرده است. اکنون رژیم اسلامی، دشمن شماره یک کارگران در زیر فشار خرد کننده مبارزات مردم ایران در تنگنای مرگ و زندگی است و شیشه عمرش در اراده و عزم جنبش کارگری برای ورود به مبارزه با اعتصابات است. نشریه کارگر امروز می کوشد در عبور از این دوره خطیر در کنار جنبش کارگری ایران باشد. \*

## علیه کار ارزان

## مبارزه کارگران علیه قانون کار



رضا مقدم

تماس مستقیم با اتحاد سوسیالیستی کارگری

wsu@home.se

تلفن:

0046-739-397-143

آدرس سایت اتحاد سوسیالیستی کارگری

www.wsu-iran.org

آدرس سایت کارگر امروز

www.workertoday.com

اول، خطر دوم"، سایت اتحاد جمهوری خواهان، ۱۹ فوریه ۲۰۱۱، و "زنده باد موسوی، زنده باد کروی - این است پاسخ فرمان دستگیری رهبران سبز" همان سایت، ۱ مارس ۲۰۱۱.

(۴) برای نسخه اول منشور نگاه کنید به، "بیانیه ۱۸ میرحسین موسوی و منشور سبز" سایت کلمه، ۲۵ خرداد ۱۳۸۹؛ و برای ویراست دوم به، "منشور جنبش سبز (ویراست جدید)"، همان سایت، ۳ اسفند ۱۳۸۹.

(۵) برای نمونه هایی از برخورد تأیید آمیز و در عین حال انتقادی به "ویراست دوم" منشور نگاه کنید به، حسین باقرزاده، "منشوری که تمامیت جنبش سبز را نمایندگی نمی کند"، سایت ایران امروز، ۳ اسفند ۱۳۸۹؛ بهزاد کریمی، "نگاه به منشور از جایگاه تحول طلبی!"، سایت/خبر روز، ۹ اسفند ۱۳۸۹.

(۶) احمد پورمندی، "یک گام به پس"، سایت اتحاد جمهوری خواهان، ۲۲ فوریه ۲۰۱۱.

(۷) مهرداد خوانساری، "آب رفته را نمی توان به جوی بازگرداند"، سایت خبرنامه گویا، ۸ اسفند ۱۳۸۹.

(۸) برای نمونه نگاه کنید به مراجع زیرنویس های ۵ و ۶.

(۹) مثلاً نگاه کنید به همان مقاله باقرزاده، زیرنویس ۵.

(۱۰) برای تفصیل این نکته نگاه کنید به، ایرج آذرین، "تناقضات جمهوری خواهی"، بارو، شماره ۲۱، مرداد ۱۳۸۳ (اوت ۲۰۰۴).

(۱۱) "بیانیه جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران - جنبش مردم ما نیز پیروز خواهد شد!"، سایت ندای آزادی، ۱۲ اسفند ۱۳۸۹.

(۱۲) برای تفصیل جایگاه "روشنگری" نزد جمهوری خواهان ایران نگاه کنید به، ایرج آذرین، "اپوزیسیون لیبرال بالهای بسته اش را می گشاید؟ - اپوزیسیون لیبرال و کارکرد سیاسی مانیفست گنجی"، بارو، شماره ۱۲ و ۱۳، مهر و آبان ۱۳۸۱ (سپتامبر و اکتبر ۲۰۰۲).

(۱۳) برای یک تحلیل مارکسیستی از بحران ایران نگاه کنید به، "ایران در عصر بحران و انقلاب"، بارو، شماره ۲۵، اسفند ۱۳۸۹ (مارس ۲۰۱۱)؛ بویژه فصل چهارم، "اقتصاد سیاسی بحران ایران".

# Be Pish!

NO : 62

WEEKLY PAPER OF WORKERS SOCIALIST  
UNITY-IRAN

WWW.WSU-IRAN.ORG

BEPISH@HOTMAIL.FR

News - Political

Mar. 2011

## درباره نشریه کارگر امروز

رضا مقدم

هفتم اسفند ۱۳۸۹

انتشار نشریه کارگر امروز در اردیبهشت ۱۳۶۹ بمنظور سازماندهی و هدایت فعالیت کارگری در خارج کشور راه اندازی شد. در خارج کشور، در دورن قبل از انقلاب کنفدراسیون دانشجویی فعالیت می کرد، اما فعالان کارگری تنها بعد از انقلاب بود که در عرصه خارج کشور حضور داشتند و با معضل چگونگی فعالیت در این محیط روبرو بودند. از همان ابتدا مسلم بود که فعالین کارگری در خارج کشور به دنبال یافتن راهها و اشکالی از فعالیت هستند که بتواند ادامه فعالیتشان در جنبش کارگری داخل کشور باشد.

تجربه فعالین کارگری تبعیدی کشورهای دیگری مانند گریختگان از چنگال پینوشنه، دیکتاتور شیلی، نشان می داد که فعالین کارگری می توانند به تشکل های هم طبقه ای هایشان رجوع کنند تا هم جنبش کارگری در این کشورها را بشناسند و هم جنبش کارگری ایران را به آنها بشناسانند، سیاستهای سرکوبگرانه و ضد کارگری رژیم اسلامی علیه طبقه کارگر ایران را برای تشکلهای کارگری این کشورها توضیح دهند و افشا کنند و از آنها بخواهند تا از جنبش کارگری ایران

حمایت و به از هر طریق ممکن به رژیم اسلامی اعتراض کنند.

فعالیت در این عرصه جدید طبعاً با معضلات نظری و عملی بسیاری توأم بود، از جمله عدم شناخت تشکلهای کارگری اروپای غربی و آمریکای شمالی، از جنبش کارگری ایران و مسائل، مشکلات و نیازهای آن که احتیاج به یک فعالیت مداوم، بردبارانه و خستگی ناپذیر داشت؛ و ماهیت اتحادیه های کارگری در اروپای غربی و آمریکای شمالی که محل تمرکز و استقرار عمده فعالین کارگری ایران بود. مسئله این بود که چگونه می توان به حمایت این اتحادیه ها که عمدتاً سازشکار بودند از جنبش کارگری ایران امیدوار بود و اتکا کرد. این معضل تنها در مقابل فعالین گرایش رادیکال و سوسیالیست جنبش قرار داشت چرا که فعالین گرایش راست جنبش کارگری نه تنها با ماهیت سازشکارانه این اتحادیه ها مشکلی نداشتند بلکه خواهان همین نوع اتحادیه های همکاری طبقاتی در ایران بودند. نتیجه همه مباحث آن شد که جنبش کارگری ایران حداکثر می تواند در مبارزه برای حق تشکل و اعتصاب و علیه سرکوب فعالین کارگری روی کمک این تشکل ها حساب کند و نه بیش از آن. نشریه کارگر امروز در شناساندن جنبش کارگری ایران به تشکلهای کارگری کشورهای اروپای غربی و آمریکای شمالی سهم داشت و در شکل گیری کمپنهای همبستگی و هماهنگ کردن و سرو سامان دادن به فعالیتهای آنها موثر بود. کارگر امروز در دوره جدید نیز در

مسائل فعالیت های همبستگی کارگری در خارج کشور فعال خواهد بود.

نشریه کارگر امروز همواره مدافع راه اتحاد کارگران و مدافع متشکل شدن کارگران بوده است و در دور جدید انتشار هم این راه را ادامه خواهد داد. از نظر نشریه کارگر امروز تامین منافع آتی و آتی جنبش کارگری در گرو مقبولیت یافتن راه حل ها و سیاستهای گرایش سوسیالیست جنبش کارگری در میان وسیع ترین توده های کارگر بود و این انجام نخواهد شد مگر اینکه نشریه کارگر امروز بتواند یاری گر فعالین و رهبران جنبش کارگری در همه سطوح مبارزه اشان باشد. انتشار مجدد نشریه کارگر امروز در همین راستا ادامه خواهد یافت.

نشریه کارگر امروز در تمام سالهای انتشارش همکاران بسیاری داشته و از کمک و یاری بیدریغ بسیاری برخوردار بوده است. با تشکر از همه آنها که در آن سالها همکاران ثابت نشریه کارگر امروز بودند، برایش نوشتند و گزارش و مطلب تهیه کردند، اسپانسرش بودند، به چاپ و توزیع آن در دهها کشور کمک کردند و بدون آنها کارگر امروز قادر به ادای سهم مهمی در جنبش کارگری داخل و خارج کشور نبود. در دور جدید نشریه کارگر امروز نیز حامیان و همکاران لازم را خواهد یافت. کارگر امروز دوره جدید برای سهولت تکثیر و پخش در ایران در قطع کوچک منتشر میشود و برای شروع در یک تگ برگی.

\*\*\*